

حوای نوشتنت

فاطمه بهروزفخر



کتاب کوله پبلشر

سروشنامه	: بیروز فخر، فاطمه، ۱۳۷۲ -
عنوان و نام پدیدآور	: حوای نوشتنت / فاطمه بیروز فخر.
مشخصات نشر	: تهران: کتاب کوله پستی، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۶۴ ص: ۱۲/۵۰۴۱/۵ س.م.
شابک	: 978-600-8211-79-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: قطعه‌های ادبی فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Literary passages, Persian -- 20th century*
رده بندی کنگره	: ۸۳۳۵PIR / ۱۳۹۵۴۴۵ ح ۹
رده بندی دیویی	: ۸۶۳/۸۴۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۵۱۶۵۷۷



کتاب کوله پستی
حواشی و شتی
فاطمه بهروز ناصر

شابک: ۹۶۴۰۰۲۱۱۷۹۰۲

نوبت چاپ: اول - ۳۹۵

طراح جلد: امیر اعلانی

صفحه‌آرا: آتلیه‌ی کوله‌پشتی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نشر کتاب کوله‌پشتی

تلفن: ۶۶۵۹۴۸۱۰ - ۶۶۱۲۳۹۵۸

پست الکترونیک: Koolehposhti-pub@yahoo.com

وبسایت: www.ketabekoolehposhti.com

اینستاگرام: [ketabekoolehposhti](https://www.instagram.com/ketabekoolehposhti)

آدرس: تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۷، واحد ۱۰۲

کلیه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

حرف اول، اول حرف!

آن وقت‌ها که کلمه به کلمه، جمله می‌نوشتیم تا نوشته‌هایی با نام «حوای نوشتنت» هم بخورد، هیچ وقت فکر نمی‌کردم، یک وقتی لازم بشود که روزی همه آن‌ها را یک جا و در قالب یک مجموعه جمع کنم. اما حالا به دلایل زیادی که یکی از آن‌ها شاید، اندجام حسی درونی در قالب مجموعه‌ای با عنوان باشد، نشسته‌ام به زیر و رو کردن این چند سطر که گاهی با بغض، گاهی با خنده و گاهی از سر شوق نوشته‌ام که ماحصل آن، این چند صفحه است. چند صفحه‌ای که بدون شک، صرفاً ادبیات دست و پا شکسته‌ای است که دلم آرامش کرد، گاهی مشتاق‌تر و گاهی پرانده‌تر! این یادداشت‌ها و نوشته‌ها، شعری نیستند. چرا که هنوز خودم را نزدیک به این ساحت مقدس نمی‌دانم. داستان هم نیستند چون گاهی احساس بر تکنیک‌های داستانی غلبه می‌کند و نوشته رنگ و بویی جز داستان می‌آورد. این نوشته‌ها، فقط یادداشت‌های خانم ف هستند که از روزمرگی هایش نوشته است. یادداشت‌هایی که به گفته خیلی‌ها همان حسی است که مدت‌ها همراه لحظه‌ها، در من‌ها، خنده و دلتنگی‌شان بود اما نمی‌توانستند آن‌ها را در قالب کلمه به نمایش بگذارند و در آخر اینکه حوای نوشتنت بیشتر از اینکه نوشته‌های من باشند، حاصل فداکاری‌های پدر و مادرم و عاشقانه‌های شریک زندگی‌ام، نوید، است. این‌ها که صبورانه، بی‌قراری‌هایم را تاب آوردند و همیشه گوش شنوایی بودند برای شنیدن!



بعضی ها، بوی نان می دهند. کنارشان که باشی، بودنشان را که نفس بکشی، استهابت را برمی انگیزند برای ادامه زندگی.

بعضی ها، بوی خاک نم خورده می دهند. بوی امنیت... بوی روزهای کودکی... بوی... از گاهی دوست داری بیچند توی لحظه هایت و برای چند ثانیه ای از دغدغه های نازده زندگی دورت کنی!

خیلی ها هم بوی هلوی تازه می دهند. هلویی که هنوز در بالاترین شاخه درخت مانده تا دست تو برای چیدنش دراز شود. بوی هلویی که جان تازه می بخشد به چشم هایت... به روزگارت!

تو اما، اگر به دیدنم آمدی چند دانه کوچک فهره، درین جیب های پیراهن چهارخانه ات بگذار. درست توی جیبی که روی سینه ات نیست.

بگذار گرمای تنت، بوی کافه بدهد

بوی قرارهای عاشقانه

بوی عصرهای جمعه

بوی شعر

بوی یک تلخی خوشایند که عجیب مستم می کنی!



خدا چقدر برای خلق کردن این آدم‌ها وقت صرف کرده؟! آدم‌هایی که وقتی حرف می‌زنند، انگار با تمام وجود، نوازش می‌کنند.

می‌گویند سلام رسلام‌شان دست می‌کشد روی انگشتانت. می‌گویند خوبی و خوبی دقت‌شان موهایت را نوازش می‌کند. می‌گویند روزگار بر وفق مراد است و روزگار مگر می‌شاید بازنده آن‌ها بر وفق مراد نباشد؟ می‌گویند دلم... تا دلم بر زبان‌شان می‌آید، تمام فشن‌های حس‌های دنیا، جمع می‌شوند توی دلت... بالا و پایین می‌شوند و روح‌شان می‌درد برای کلام‌شان!

بماند که اگر این آدم‌ها بگویند «درست دارم» چه بر سرمان خواهد آمد؟

www.ketab